

طرح نامه

پروپوزال اجرایی نمایش خیابانی: قیام، خون، خیابان

الف) شخصیت های نمایش:

دختر جوان: اهل کردستان و تازه عروس که در طول زمان از لحاظ سنی بزرگ تر می شود به طوریکه در زمان حال یک زن میانسال است.
پسر جوان: نامزد دختر کرد

ب) طرح و ایده نمایش:

خیابان یا هرکجا که عده ایی بر گرد هم جمع شوند

دختر جوانی با چادر سیاهی بر سر سراسیمه به این سو و آن سو میرود و عکسی را به مردم نشان میدهد و از آنها نشان آن عکس را میگیرد

دختر: آقا ببخشید شما این آقا را ندیدید؟ اسمش عبد الله

به کس دیگر

دختر: خانم ببخشید شما صاحب این عکس رو این دو رو برا ندیدید. یه کت طوسی تنش بود

از هر کدام از ابران نشان صاحب عکس را میپرسد و سپس با فریاد از مردمی که گرد او حلقه زدند می پرسد.

دختر: یعنی یکی از شما عبدالله رو ندیده. میدونم خیابونها شلوغه و ممکنه شما ادمهای زیادی رو دیده باشید که از

دورو برتون گذشتن و ممکنه به یادشون نیارین اما عبدالله یه نشونه داشت. لباس شبیه خوانی امام حسین تنش

بود که از خونه مون زد بیرون. هی بهش گفتم لباساتو اونجا تنت کن اما گفت تا برسم دیر میشه به خاطر همین

توی خونه ما لباسای امام حسین رو پوشید و راه افتاد. البته یادم رفت بگم چرا خونه ما بود؟ آخه دیشب درست

همون شبی بود که خانوادش این حلقه رو آوردن خونه ما وما رو برای هم نشون کردن. راستش رو بخاین غریبه نبودیم با هم. ما خیلی وقته که همدیگه رو میشناسیم و حرفامونم با هم زدیم. حتی اسم بچمونم انتخاب کردیم. اما دیشب همه چی علنی شد. لابد توی دلتون می گید که ماهه محرمی آخه کی میره کسی رو نشون میکنه. راستش رو بخواین عبدالله موافق خونه تعزیه حاج آقا سلطانیه. تعزیه ایی که هر سال شبهای محرم توی حسینیه روستای سلطانیه برگزار میشه. صد در صد شمام اسمشو شنیدین. همون تعزیه که شبای محرم بزرگ و کوچیک. پیرو جوون و زن و مرد میریزن دورشو و دل میدن به رجز خونی هاشون. راستشو بخواین من اصلا اهل این شکل و شمایل نبودم/ اشاره به چادر/ اما آقا جونم حرفای امام خمینی رو خیلی قبول داشت که میگفت اسلام می خواهد شخصیت زن را حفظ کند و از او انسانی جدی و کارآمد بسازد میگفت: زنی که خودشونمی پوشونه از چشای نامحرم زن نیس. منم زیاد معنی حرفشو نمی فهمیدم تا اینکه رفتم پای تعزیه شب اول با عفت، دختر خاله سرور رفتم اما اینقد بهم چسبید که شبای دیگه خودم میرفتم و پای تعزیشن اشک میریختم. آخه میدونید چیه خیلی دلم برای غریبی امام حسین می سوخت. ای بابا من دارم چی میگم؟ کجا بودم آها اونجا بودم که درست دیشب عبدالله و آقاش اینا اومدن منو نشون کردن و گفتن بخاطر اینکه امام حسین به زندگیمون نظر کنه توی محرم نشون می کنیم و بعد از ماه صفر یه عروسی مفصل براتون میگیریم. اونجا بود که عبدالله شام رو خورده نخورده بلند شد و رفت گفت باید برم حسینیه و تعزیه امشب رو روبراه کنیم. هرچی آقاش بهش گفت شاه گفته

عزاداری و تعزیه ممنوعه، توی کتتش نرفت یه دفعه گفت مگه نمیدونید امام چقد به مجلس امام حسین علاقه داره، بادتونه بعد از شهادت حاج آقا مصطفی حتی یه قطره اشکم نریختن و گفتن امانت الهی بود و خدا پشش گرفت ولی تا حاج آقا کوثری روضه علی اکبر رو خونند امام شروع کردن بلند بلند گریه کردن، بعدش عبدالله اومد به من گفت شامتو که خوردی بیا پای تعزیه امشب . مجلس شهادت امام حسین رو قرار بود اجرا کنند.خدا بگم چیکارت کنه سمیه .خواهرم رو میگم گفت ظرفارو بشور بعدش میریم.همینکه ظرفا رو شستیم ورفتیم طرف حسینیه که تعزیه عبدالله رو ببینیم دیدم هیچ خبری ازشون نیس.راستش رو بخای دلم خیلی شورش رو میزنه.انگار که واقعا اونجا شده بود کربلا .اسبا و شمشیرا و خیمه ها بودن اما خبری نه از امام حسین بود نه زینب نه بقیه. دلم شور میزنه.خدا بگم چیکارشون کنه شاه و دارو دستش رو. از دیشب تا حالا یه لحظه نخوابیدم.از دیشب تا حالا از صد نفر نشونی عبدالله و دوستاش رو گرفتم اما هیشکی درست حسابی جوابمو نمیده.انگاری میترسن چیزی بگن.هیچ نمیگن من نگرانم.خیلی نگرانم .مگه میشه آدم یه روز بعد از نشون کردنش به این حال و روز بیفته؟

/اینجا زن به طرف مردم میروند و از پانها می پرسد که زندگی مشترک خوب است یا نه.از مادر ها حس مادر بودنشون و از خودش و آرزوهایش می گوید که با عبدالله برای آینده شان چه نقشه ها که نکشیده اند که چطور طعم خوشبختی واقعی را خواهند کشید.در اوج پرداختنش به آرزوهایش ناگهان هراسان به مردم می گوید که او

مطمئن است که ساواکی ها بلایی سر عبدالله آورده اند حالا که عبدالله را دیگر پیدا نمی کند پس باید راهی را که او دوست داشته ادامه دهد. او هراسان به مردم می گوید که از همسایه شان شنیده که دیروز امام در مدرسه فیضیه سخنرانی کرده //از گفته های امام نیز چیزهایی می گوید. شاید اعلامیه را بیرون و به یکی از تماشاچیان بدهد و بگوید تو آن را بخوان /و سپس شب هنگام امام را گرفته و دستگیر کرده اند.

حال او به مردم می گوید که باید به فکر این باشیم که راهی پیدا کنیم که امام را نجات دهیم. تا انتقام عبدالله و همه آنهایی که بی گناه به دست شاه و ساواک به قتل رسیده اند را بگیریم. او به مردم می گوید که مردم ورامین و قم و حتی بازاریان تهران هم دست به دست هم داده اند و به خیابان ها ریخته اند و ما نیز باید با هم متحد شویم و برای آزادی امام کاری کنیم. او از کیفش تعدادی کفن بیرون می آورد و به مردم می دهد و از آنها می خواهد که شعار هایی که او می دهد را تکرار کنند //

//صدای شعار های انقلابی پخش می شود و در پایان عکس هایی را روی پارچه توسط مردم به صورت نمایشگاه می بینیم که زنان در سالهای انقلاب به خیابان ها ریخته اند و برای آزادی انقلاب اسلامی جانبازی کرده اند //

روی پارچه نوشته است نمایشگاه عکس اولین شهدای زن در انقلاب اسلامی.....

در ادامه سالهای پس از پیروزی انقلاب را روایت می کند که ناگهان خبر رحلت جانشوز امام خمینی(ره) در بین

مردم می پیچد. دختر جوان از مردم درباره صحت این خبر پرس و جو می کند، هر کس چیزی می گوید. در

نهایت این خبر از رادیو و تلویزیون پخش می شود. دختر جوان عکسایی از حضرت امام را به مردم می دهد و با

چشمانی اشک بار آنجا را ترک می کند.

ج) صحنه بندی نمایش:

صحنه اول: جایی در خیابان - قبل از انقلاب

صحنه دوم: لحظاتی پس از پیروزی انقلاب در بین مردم

صحنه سوم: جایی در خیابان های کردستان

د) شیوه و تکنیک اجرایی نمایش:

این نمایش به صورت میدانی در سه بازه زمانی مختلف (قبل از انقلاب، بعد از انقلاب و زمان حال) و با شیوه بازی در بازی با خلق موقعیت های مختلف نمایشی اجرا می شود.

ه) فضای اجرایی نمایش، محیط و امکانات لازم اجرایی:

فضای اجرا: جایی در خیابان که عده ای گرد هم بیایند.

ملزومات: لباس کردی زنانه

پلاکاردهای تظاهرات مردمی

نویسنده : پژمان شاهرودی

کارگردان: مهدی روزبهانی - استان همدان